

جنبش کارگری ایران،

تاریخ بی تشکیلاتی و نقش کمونیسم بورژوائی

دیری است که گفتگو پیرامون اهمیت متشکل شدن کارگران ایران نقل همه محافل است. از طیف سندیکالیستهای داخل و خارج گرفته تا گروههای متعدد چپ میلیتانت و سرنگونی طلب، از چپ مدعی "کمونیسم کارگری" تا وراث سرگردان امپریالیسم ستیزی سوسیال خلقی همه و همه، بطور بی امان از ضرورت متشکل شدن کارگران سخن میگویند. این گفتگو اکنون همه جا داغ است و برای محافل مختلف چپ به مسأله ای محوری در کارزار گفت و شنودهای جاری گروهی تبدیل شده است. در این میان هیچکس به طرح و بررسی این پرسش نمی پردازد که تجربه یک قرن پیکار مستمر کارگران ایران و از جمله فرایند تلاش کارگران در زمینه سر و سامان دادن به امر تشکل خویش چه درسهای اساسی را در پیش روی ما قرار داده است. اینکه کارگران خود امر متشکل شدن خویش را چگونه، در کدام بستر و با کدام جهتگیری و مضمون دنبال کرده اند؟ اینکه پیشینه پیگیری یا ناپیگیری کارگران در کار این تشکل یابی چه بوده و چیست؟ اینکه فعالین کمونیست در بطن و متن واقعیت رویکرد و نگاه و پراتیک جاری کارگران چگونه می توانند به نیازهای طبقاتی روند این تشکل یابی پاسخ دهند و...، معمولاً مگر در موارد کمیاب مکانی در این مباحثات اشغال نکرده است. مقاله حاضر بناست دفتر این معضل را در پیش روی فعالین کمونیست جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر بازگشاید. آنچه که در گرد و خاک انبوه کارگرستانی یا دود و غبار متراکم کمونیسم نمائی رایج پدیده ای فاقد اهمیت کندوکاو است برای فعالین جنبش لغو کار مزدی مسأله ای سخت قابل تأمل، گرهگاهی بسیار حساس در کارزار طبقاتی و عرصه ای برای جستجوی راه حلی شفاف در کار سازمانیابی طبقاتی توده های کارگر است. سؤال بسیار اساسی این است که فرایند واقعی، زمینی و بالفعل تکاپو یا پیکار کارگران برای امر تشکل و متحد شدن خویش از چه گذرگاههایی عبور کرده است و اینک در چه وضعی است و بر پایه کدام عوامل بنیادی اینگونه است؟ از لابلای کاوش این تاریخ و واقعیتهای نهفته در آن است که می توان رمز و راز پراکندگی تاکنونی جنبش کارگری را هر چه ملموس تر دریافت و در همین گذر عوامل ریشه ای این پراکندگی را به چالش طلبید و راه برون رفت این جنبش از چنبره مشکلات سازمانیابی طبقاتی اش را جستجو نمود.

طبقه کارگر ایران و معضل دیرپای تشکل یابی

تاریخ حیات اجتماعی طبقه کارگر ایران تاریخی آکنده از مبارزه و جنگ و ستیز علیه استثمار و توحش و ستم سرمایه داری است اما یک شگفتی بارز این حیات طولانی پیکار، تندنس کاملاً گسسته و بی قوام توده های کارگر برای سر و سامان دادن به امر تشکل و تحزب طبقاتی خویش است. در طول صد سال مبارزه مستمر و غالباً خونبار کارگران ایران تنها سه دوره زمانی کوتاه را می توان از شمول این نگاه کلی مستثنی ساخت. دوره اول با بخش پایانی نخستین دهه از سده بیستم شروع و تا سال ۱۹۲۹ ادامه می یابد. عمر دوره دوم نیز تا همین حد کوتاه است و از فاصله میان ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۳ تجاوز نمی کند. دوره سوم از هر دوی این دوره ها

بسیار کوتاهتر و به یکی دو سال پیش و پس قیام بهمن ۵۷ محدود می گردد. اگر عمر این سه دوره زودگذرا را که مجموعاً از ۳۰ سال تجاوز نمی کند، از یک قرن تاریخ مبارزه مستمر غیرمسالمت آمیز و عموماً خونین جنبش کارگری ایران کسر کنیم در مابقی ۷۰ سال آن ما شاهد جنب و جوش چشمگیر و مؤثر توده های کارگر برای دستیابی به یک تشکل استخواندار و پایدار طبقاتی نمی باشیم. در فاصله میان کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۱۳۵۶ گفتگوی برپائی یک تشکیلات استوار کارگری حدیث داغ جنبش کارگری نیست و این در حالی است که طبقه کارگر ایران در طی همین دوره اعتصابات بسیار عظیمی را سازماندهی می کند و خیزشهای خونبار متعددی را در قلمروهای مختلف کار و تولید بنمایش می گذارد. اعتصاب بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر کوره پزخانه های تهران در خرداد سال ۱۳۳۸ که پس از مقاومتی متحد و یکپارچه سرانجام با اشغال تمامی مراکز کار توسط نیروهای دژخیم رژیم سرمایه داری شاه و کشتار سبعانه متجاوز از ۵۰ کارگر در هم کوبیده شد. اعتصاب سه هفتگی کل معلمان در سراسر جامعه در سال ۱۳۴۰، اعتصابات متعدد و متوالی کارگران کارخانه های مختلف اصفهان در فاصله ۳۲ تا ۴۰، اعتصاب مجدد کارگران کوره پزخانه های تهران در سال ۱۳۴۱، اعتصاب کارگران نفت، سد دز، نانوائیها و فراوان اعتصابات دیگر که همگی در طول سالهای دهه ۳۰ و ۴۰ رخ داده است، اما از همه اینها بسیار مهمتر و اساسی تر فاصله میان شروع دهه ۵۰ تا وقوع قیام بهمن است. این دوره بدون تردید یکی از طوفانی ترین دوره های مبارزه، اعتصاب و جنگ و ستیز کارگران با سرمایه داران در سراسر جامعه و در تمامی طول تاریخ حیات جنبش کارگری ایران است. دوره ای که مطابق آمارهای رسمی دولتی در سال ۱۳۵۵ هر کارگر ایرانی سه بار در اعتصاب شرکت نموده بود.

در دوره خفقان تیره و تار رضاخانی نیز مبارزات کارگران به راه خود ادامه داد و بالاخره از سال ۱۳۶۰ تا زمان حاضر ما شاهد مبارزات و خیزشهای بسیار گسترده توده های کارگر ایران در قلمروهای مختلف کار و تولید و همه عرصه های زندگی اجتماعی هستیم. در یک کلام اعتصاب، اعتراض، خیزشهای خیابانی و اشکال گوناگون مبارزات طبقه کارگر هیچگاه، حتی در زیر فشار هارترین و سبعانه ترین دیکتاتورهای سرمایه خواه نوع سلطنتی و خواه نوع اسلامی آن متوقف نگردیده است اما تلاش برای سازمان یافتن و بوجود آوردن یک تشکیلات استخواندار و قابل اتکاء طبقاتی مکان واقعی خود را در فرایند این مبارزات اشغال نکرده است. بعداً خواهیم گفت که آنچه که در طول این دوره ها حتی در طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بعنوان اتحادیه یا هر نوع تشکل دیگر کارگری بر پا گردیده است نه منبعت از مبارزات جاری ضد سرمایه داری طبقه کارگر که بطور غالب آلترناتیوی در مقابل سازمانیابی راستین جنبش ضد کاپیتالیستی توده های کارگر بوده است.

تا اینجای مطلب با هیچ راز نهفته یا حرف تازه ای مواجه نیستیم. این واقعیت که کارگران ایران در طی دوره های مذکور بطور فعال دست اندرکار سازمان دادن جنبش طبقاتی و ضد سرمایه داری خود نبوده اند پدیده ای روشن است. گروههای چپ نیز هر کجا خود را ملزم به ابراز نظری در این رابطه دیده اند، برغم پاره ای کلی بافیها، نهایتاً منکر این واقعیت نشده اند، اما مسأله اساسی نه اعتراف به واقعیت پدیده بلکه کالبدشکافی رمز و راز واقعی آن است. چپ عموماً و بدون احساس نیاز به ژرفکاوی طبقاتی و اجتماعی موضوع، دلیل مسأله را یک راست در کارکرد دیکتاتوری و نبود آزادیهای سیاسی درون جامعه کندوکاو کرده است. نوعی تبیین که بنا بر درونمایه طبقاتی آن اتفاقاً چپ و راست را یکجا به هم گره زده و با هم همصدا ساخته است. بعنوان مثال هم حبیب لاجوردی و حزب توده یا اکثریت و برخی گروههای دوم خردادی ریشه فقدان تشکلهای کارگری را به کمبود توسعه سیاسی یا نبود دموکراسی و فضای باز سیاسی ارجاع داده اند و هم "حزب کمونیست ایران" و "حزب

کمونیست کارگری" یا طیف خط ۳ و شبکهٔ عریض و طویل بازماندگان چریکهای فدائی فشار خفقان و سرکوب پلیسی رژیمها را تعیین کننده ترین دلیل فروماندگی توده های کارگر در سازمان دادن جنبش خویش دانسته اند. چرا چپ قادر به فرا رفتن از تحلیلهای نوع "لاجوردی" و حزب توده ای نشده است؟ نکته ای است که در گوشه ای از این نوشته بدان اشاره خواهد شد اما در همین جا باید تصریح کرد که برخی محافل چپ و بویژه عناصر منفرد چپ در مواردی کوشیده اند که در کنار عامل دیکتاتوری بعنوان علت مهم عدم تشکل یابی کارگران به علل دیگری نیز اشاره کنند. بعضاً حتی تلاش کرده اند تا اهمیت این یا آن مؤلفهٔ دیگر را در مقابل عامل سرکوب و قهر و خفقان رژیمها بسیار برجسته سازند. آنچه مهم است این است که در هیچیک از این کوششها و کنکاشها ما شاهد جهتگیری نگاهها به سوی ریشهٔ واقعی و بنیادی معضل نبوده و نمی باشیم. بررسی این دید و دریافتهای اساساً موضوع نوشتهٔ حاضر نیست، با این حال بی مناسبت نخواهد بود اگر برای دقیق تر شدن بیشتر مسأله چند و چون برخی از آنها را بطور گذرا و فشرده مرور کنیم.

"علی آشتیانی" در مقاله ای زیر عنوان «تداوم و گسیختگی در سازماندهی مبارزات طبقهٔ کارگر» ضمن رد عامل دیکتاتوری به مثابهٔ تنها فاکتور مؤثر و اساسی در امر پراکندگی توده های طبقهٔ کارگر ایران بر نقش تعیین کنندهٔ "پرولتریزه شدن دهقانان مهاجر و بافت روستائی و پوپولیستی، مذهبی کارگران ایران" بعلاوهٔ "جابجائی محمل مبارزه جنبش کمونیستی از کارگاهها به مدارس و دانشگاهها از دههٔ ۴۰" به بعد یا عوامل دیگری از این دست انگشت تأکید میگذارد. ایشان معتقدند که در فاصلهٔ سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ و ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ عواملی مانند مهاجرت بخشی از کارگران به روسیه و تأثیرپذیری آنان از جنبش کارگری نیرومند آن دیار، ارتباط روشنفران ایرانی با این کارگران، تداوم نظام صنفی بعنوان یک سامان جامعهٔ سنتی یا رابطهٔ مستقیم فعالین سوسیالیست آن روزگار با مبارزات توده های مردم در دورهٔ نخست و دخالتگری حزب توده در طی دورهٔ دوم سبب گردید که طبقهٔ کارگر ایران در سطحی گسترده به کار سازماندهی خویش بپردازد اما در سایر دوره ها به دلیل فقدان این مؤلفه ها، گسسته شدن سنت کار تشکیلاتی و بویژه و از همه مهمتر تغییرات وسیع در بافت اجتماعی طبقهٔ کارگر و غلبهٔ عناصر نوپای فاقد تجارب مبارزات اتحادیه ای، از اهمیت سازمانیابی خود غافل ماند.

از مقالهٔ "علی آشتیانی" که بگذریم پژوهندگان منفرد دیگری نیز کوشیده اند که در کنار فاکتور دیکتاتوری به عوامل مؤثر دیگر اشاره کنند. آصف بیات به نوبهٔ خویش بر مؤلفه هائی مانند آگاهی به معنای "هویت ها و تصورات اجتماعی منبعت از موقعیت کارگران در روابط کار"، "سنت سازمانگری"، "کیفیت رهبری"، "کورپوراتیسم" و مانند اینها انگشت تأکید گذارده است.

نکات مورد تأکید مقالات "آشتیانی" و "بیات" بعلاوهٔ عامل دیکتاتوری که طبیعتاً مورد تأیید آنان نیز هست، در مجموع منعکس کنندهٔ خطوط اساسی و محتوای غالب تمامی نقد و بررسی هائی است که تا امروز توسط جریانات چپ یا اشخاص منفرد پیرامون علل و زمینه های استمرار پراکندگی طبقهٔ کارگر ایران در معرض مطالعهٔ خوانندگان قرار گرفته است. سخن اصلی من این است که کل مؤلفه های فوق در عین حال که هر کدام به سهم خود تأثیری بارز و با شدت و ضعف متفاوت بر روی روند پراکنده ماندن و متشکل نشدن طبقهٔ کارگر ایران داشته است اما هیچکدام عامل بنیادی و سرنوشت ساز این روند نبوده و نیستند.

دیکتاتوری بطور قطع مانعی عظیم بر سر راه متشکل شدن کارگران است اما شواهد فراوانی در دست است که کارگران در زیر فشار هارترین و متمرکزترین دیکتاتوری ها هم خود را متشکل ساخته اند. پاره ای از تشکلهای کارگری امریکای لاتین بطور مشخص در شیلی و بولیوی یا سازمانهای کارگری افریقای جنوبی و حتی فیلیپین از

این نوع بوده اند. از این گذشته هر اعتصاب و اعتراض و مبارزه کارگران لاجرم از یک سازماندهی خفته و نامرئی اما بسیار با صلابت، خودجوش، متحد و پرقدرت برخوردار است. نوعی سازماندهی که از اعماق استثمارشوندگی و ستمکشی و شرائط کار و زیست و انتظارات مشترک توده فروشنده نیروی کار مایه و ملاط می گیرد و هیچ نوع دیکتاتوری حتی سبعانه ترین و فاشیستی ترین آن نیز قادر به جلوگیری از تحقق آن نیست. اعتصابات چندین هزار نفری کارگران ایران در مراکز بزرگ و کوچک کار در نیمه نخست دهه ۵۰، از ذوب آهن و نفت و گروه صنعتی شهریار یا کفش ملی و ایران ناسیونال و ارج و مینو و گروه صنعتی بهشهر گرفته تا نساجی ها، لاستیک سازیها و کشت و صنعت ها، تا قیام سراسری کارگران کوره پزخانه های اطراف تهران همه و همه از چنین سازمانیابی خفته و خودجوشی برخوردار بودند و با توسل به همین شیوه تشکل گاهی اوقات تا سه هفته تمام در مقابل وحشیانه ترین تهاجمات رژیم شاه پایداری کردند.

سنت سازمانگری نیز با همه مؤثر بودنش نمی تواند به مثابه عامل تعیین کننده متشکل شدن و نشدن کارگران مورد بحث قرار گیرد. نقطه عزیمت کارگران در مبارزه بطور کلی و از جمله فرایند متشکل شدن آنان نمی تواند سنت باشد. سنتها حاصل پروسه پیکارند و طبیعی است که بنویه خود بر چند و چون کارکردها و جهتگیریهای بعدی پیکار کارگران تأثیر دارند اما به هر حال عنصر سرنوشت ساز این روند نیستند. طبقه کارگر ایران در دهه ۱۹۷۰ به رغم بالا بودن درصد شمار کارگران جوان یا سرریز مستمر نسل خلع ید شده و مبدل به نیروی کار مزدی شده دهقانان، باز هم در قیاس با دوره ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۰ بی سنت تر، بی پیشینه تر و نوپاتر نبوده است. این حکم در مورد طبقه کارگر ایران از قیام بهمن ۱۳۵۷ به این سوی قطعاً با استحکام و اطمینان بیشتری صادق است. سایر مؤلفه های مورد اشاره پژوهشگران یاد شده حتی از دو عامل بالا هم کمتر تعیین کننده و سرنوشت سازند و مجموع آنها در هر حال پاسخگوی پرسش اساسی ما نمیشد. بدین ترتیب این سؤال اساسی همچنان در مقابل کلیه فعالین راستین یا مدعیان تعلق به طیف فعالین جنبش کارگری ایران قرار دارد که به راستی چرا توده های کارگر ایران در طول این ۱۰۰ سال کمترین موفقیتی در کارزار متشکل شدن خویش بدست نیاورده اند؟ چرا طبقه کارگر ایران تا زمان حاضر در این سطح از پراکندگی و بی تشکلی باقی مانده است؟

پاسخ واقعی و شفاف این سؤال بر پایه آنچه تاریخ دور و نزدیک جنبش کارگری ایران و جهان تصدیق میکند یا آنچه که نگاه ژرف درک مادی تاریخ از کاوش سرگذشت این جنبش استخراج مینماید این است که آثار و عوارض شکست کمونیسم طبقه کارگر در روسیه دهه سوم قرن بیستم و متعاقب آن عقب نشینی کمونیسم در سطح بین المللی، عروج سوسیالیسم روسی و اردوگاهی، برآمد گسترده جنبشهای ناسیونالیستی و سوسیال خلقی در جهان، پیوند شوم ضد کارگری و ضد کمونیستی دو جریان اخیر با هم، منزوی شدن کمونیسم مارکسی و جنبش لغو کار مزدی و تأثیرات مرکب و مشترک همه این مؤلفه ها بر روی موقعیت دوره به دوره جنبش کارگری ایران علت اساسی و ریشه محوری عدم موفقیت طبقه کارگر ایران در کار سازمان دادن جنبش طبقاتی خود بوده است. این نه یک نظریه پردازی مکتبی یا استنتاج عقیدتی بلکه واقعیتی است که چگونگی آن را می توان در لابلای حقایق تاریخ و آنچه بر سر طبقه کارگر رفته است کندوکاو نمود.

بینیم تاریخ جنبش کارگری ایران در این زمینه معین چه می گوید و چه درسهایی را در پیش روی ما قرار میدهد؟

نخستین جرقه پیکار کارگر ایرانی برای اتحاد و تشکل را باید در متن زندگی و کار و مبارزه کارگران فراری به باکو و سایر شهرهای مختلف قفقاز و ترکستان روسیه در شروع سده پیش جستجو نمود. این خیزش آغازین و

نطفه گونه کارگران که بطور سراسر در پیدایش "حزب عدالت" تبلور یافت، از چند خصوصیت اساسی و قابل توجه برخوردار بود.

ماهیت ضد کاپیتالیستی و ضد کار مزدی پروسه سازمانیابی کارگران، پیوند میان قلمروهای مختلف پیکار ضد سرمایه داری توده های کارگر، تبلور جامعیت طبقاتی جنبش کارگری در فرایند تلاش برای اتحاد و تشکل، خصلت بارز انترناسیونالیستی پروسه پیکار و سازمانیابی کارگران از جمله این ویژگیها بوده است.

"حزب عدالت" نوینباد بطور قطع و مسلم از آلیشات و توهومات ناسیونالیستی، سوسیال دموکراتیک یا سوسیال خلقی رنج می برد. اما آلیشات یاد شده به رغم وجودشان هستی طبقاتی و بنیان ضد کاپیتالیستی حزب را در محاق ابهام فرو نمی کشید و آراسته بودن طبقاتی و عینی این تشکل به مشخصات مورد اشاره را منتفی نمیساخت. این نکته بنوبه خود واقعیت شفاف درک مادی تاریخ را به بهترین شکلی در برابر انظار قرار می دهد که کمونیسم همانگونه که یک جنبش اجتماعی است جنبشی بحق درونی و خانه زاد در زندگی و در بطن موجودیت اجتماعی و طبقاتی توده های فروشنده نیروی کار است. حزب عدالت باکو با اینکه تشکیلاتی از کارگران فراری ایرانی بود اما در جای خود نماد زنده ای از ابراز وجود واقعی کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی بود. حزب در کل ساختارش از رهبران گرفته تا بدنه و همه اعضایش متشکل از کارگران بود. توده کثیر مزدبگیری که زیر فشار استثمار و ستم و توحش همه نوعی سرمایه داری، از خانه و کاشانه خود آواره شده و در جستجوی یافتن کار و تأمین معیشت خویش راهی آذربایجان روسیه شده بودند. در آنجا و در متن شرائط کار و ارتزاق و زندگی اجتماعیشان، ضرورت مبارزه متحد، دستجمعی و سراسری علیه سرمایه داران و کل نظام سرمایه داری را با تمامی گوشت و پوست و رگ و پی خویش لمس و تعقل می کردند. مساوات چی ها، دموکراتهای وطنی، سوسیال دموکراتها، "سوسیالیستها" و دیگران از همه سو آهنگ اصلاحات، سازش طبقاتی، ناسیونالیسم، مذهب و مبارزه برای "میهنی آباد" در گوش این کارگران ساز می کردند، توده های کارگر نیز طبیعتاً از تحمل فشار این سموم و زرق و برق دروغین این کژراهه ها در امان نبودند اما راه خود را نه بسوی "هموطنان مصلح"، نه بسمت عشاق توسعه صنعتی و سیاسی "میهن آباء و اجدادی"، نه بطرف وعده نویسان مساوات و رفاه در سیطره بردگی مزدی، که یکرست بسمت بلشویکهای "اجنبی" بسوی پیکار عظیم اجتماعی و طبقاتی علیه اساس کار مزدوری، بسوی انترناسیونالیسم کارگری و بسمت کمونیسم و مانیفست کمونیست حفاری می کردند. اکثریت غالب و قریب به اتفاق این توده فراری فروشنده نیروی کار کاپیتال و مانیفست نخوانده بودند. آنان زیر مهمیز فقر و ادبار و نکبت سرمایه داری از داشتن سواد خواندن هم محروم بودند. زندگی، شرائط کار و سرنوشت محصول کار آنها خود زمینه های مادی معینی بود که آناتومی درست علمی، طبقاتی، تاریخی و اجتماعی آنها محتوای آموزشهای کاپیتال را تعیین می کرد و اعتراض عقلانی انسانی به این وضعیت کار و زندگی و فرجام پروسه کار همان چیزی بود که موضوع و مفاد نگارش مانیفست و مانیفست ها را تشکیل میداد. اینان در بند بند وجودشان استثمار سبعانه سرمایه را درد می کشیدند و حقارت و زبونی و نابرابری منبعث از بردگی مزدی را لمس میکردند. راه نجات واقعی از برهوت سوزان گرسنگی و حقارت را می جستند و در کارزار این جستجو مساواتیان، دموکراتها، سوسیال دموکراتها یا سوسیالیستها را نه از جنس خود که ابوابجمعی طبقاتی دشمنان خویش می دیدند. بالعکس نوید محو استثمار، لغو کار مزدی، انقلاب کارگری و برچیدن طبقات، طنین خروشان آهنگی که از صور انقلاب اکتبر و حنجره کارگر بلشویک روسی ساز می شد او را به مانیفست، به کمونیسم و به مارکس سمت می داد. تشکیل حزب عدالت در بطن شرائط کار و زندگی و

مبارزه و جهتگیری اجتماعی و طبقاتی کارگران مهاجر ایرانی در باکو توسط پیشگامان آشنا، مورد اعتماد، صاحب نفوذ، خوشنام و فداکار همین کارگران اعلام گردید و فردای آن روز توده وسیع فراری فروشنده نیروی کار ملت‌هت و دست از پا نشناخته از تمامی مناطق دور و نزدیک برای اعلام تعلق به تشکل طبقاتی خود بسوی محله صابونچی هجوم بردند. تمامی جلسات از جمله، کنگره مؤسس حزب بر روی نیمکتهای شکسته و کثیف کارگری معادن نفت تشکیل شد و کمیته های کار و ارگانهای پیشبرد فعالیت تشکیلات از میان هزاران کارگری انتخاب گردید که از بام تا شام با ریسمان و دلو، نفت اعماق چاهها را به سطح زمین منتقل می کردند. در درون حزب عدالت همه بخشهای کارگران مهاجر دست در دست هم صف واحدی را در مقابل تشکلهای متعدد گرایشات مختلف بورژوازی تشکیل می دادند. معلمی که به کارگران و فرزندان آنها درس می داد، بهیار و طبیب و پرستاری که کارگران را مداوا میکرد، کارگران فنی و ساده، همه و همه در سازمانی واحد با هدف مبارزه علیه استثمار و علیه مظالم و ستمکشی و بیحقوقی جامعه طبقاتی به هم پیوند می خوردند. حزب از یکسو ظرف همدوشی و هم‌زمی کارگر مهاجر ایرانی با کارگر بلشویک روسی بود و از سوی دیگر همین کارگر مهاجر را به فعالترین شکل ممکن در پیکار جاری هم‌زنجیران طبقاتی اش در داخل جامعه ایران به میدان می کشید.

"حزب کمونیست ایران" و سرنوشت سازمانیابی کارگران

اگر آنچه بر سینه تاریخ ثبت است یا شاهدان عینی رخدادها گفته اند درست باشد آنگاه با رعایت اغماض باید گفت که حزب عدالت کارگران ایرانی در باکو کمتر به سنت "حزب انقلابیون حرفه ای" و بیشتر به سیره کار انترناسیونال اول گرایش داشت. این داروی اما در مورد شروع پروسه متشکل شدن کارگران در درون جامعه آن روز ایران اساساً صادق نیست. در اینجا اولین تلاش توده های کارگر برای اتحاد و تشکل از پا در میانی بختک وار و فرصت طلبانه یک حزب مشروطه طلب ناسیونالیست، یعنی "حزب دموکرات" داغدار است. عمر این دوره بسیار کوتاه و در گفتگوی حاضر ما اساساً هیچ سوژه ای برای ارجاع نیست. معضل اساسی به سالهای ۱۹۱۸ و پس از آن، به دروان ظهور و دخالتگری "حزب کمونیست ایران" بر میگردد. بنظر می رسد که نطفه های اولیه شکست تلاشها و خیزشهای تاریخی کارگران ایران برای سازمانیابی طبقاتی خویش را باید در بطن سیاستها و دیدگاههای مسلط سوسیال دموکراتیک و سوسیال خلقی این زمان و بعد جستجو نمود. مقدم بر هر چیز باید تأکید کرد که بر خلاف باورهای رایج گذشته و حال، ریشه معضل یا شالوده پرقوام شکست آمیزی و بی فرجامی تلاش "حزب کمونیست ایران" در رابطه با تشکل طبقه کارگر را نمی توان و نباید در بی توجهی جریان مذکور به اهمیت سازمان دادن و متحد نمودن کارگران کنکاش کرد. همه شواهد و اسناد حاکی است که اولاً استقبال خودجوش و ارگانیک توده های کارگر آن ایام برای متشکل شدن بسیار چشمگیر و خیره کننده است و ثانیاً تلاش حزب کمونیست برای "سازمان دادن کارگران" مناطق مختلف و حتی موفقیت‌هایش تا جایی که به انتظارات و اهداف مترتب بر این تلاشها مربوط می شد، تا حدود زیادی گسترده است. مطابق آنچه که گزارش شده است تا پایان سال ۱۹۲۱ کارگران چاپخانه ها، نانوائیها، بخشهای مختلف بازار، پست و تلگراف و تلفن، کفاشی ها و دوزندگیها در سطح قابل توجهی پروسه سازمان دادن اعتراضات و مبارزاتشان را به پیش بردند. فقط در شهر تهران حدود ۱۰۰۰۰ نفر از کل ۵۰۰۰۰ کارگر شاغل این منطقه در درون سندیکاهای و جمعیت‌های کارگری متشکل بودند. شمار کارگران عضو اتحادیه ها و تشکلهای کارگری شاغل در شهرستانها از این حدود بسیار

بیشتر است. بر پایه همین اسناد و گزارشها تا قبل از پایان سال ۱۹۲۲ جمعیت کارگری متشکل در سندیکاها در سراسر ایران به رقمی نزدیک ۴۳۰۰۰ نفر بالغ می شود که بخش عظیمی از آنها را کارگران شهر تبریز تشکیل می دهند.

"حزب کمونیست" بنوبه خود نسبت به جنبش کارگری و ضرورت مشارکت در پروسه سازمان دادن آنها هیچ بی توجه نبوده است. طرح تشکیل «شورای متحده کارگران» و پیوند زدن شمار قابل توجه اتحادیه ها و سندیکاها کارگری در درون این نهاد، حضور چهره های سرشناس و فعال حزبی مانند افتخاری، آوانسیان، تنها، شرقی، حجازی و دیگران در این به اصطلاح "شورا"، رویکرد عنصر حزبی فعال، پرتجربه و چاره پردازی چون افتخاری برای سازمان دادن مبارزات کارگران نفت و موفقیت وی در تأسیس اتحادیه مخفی نفتگران جنوب و سپس بسیج نیرومند این اتحادیه در کارزار علیه دولت انگلیس، حضور بسیار جدی و مؤثر و موفقیت بار سید محمد اسماعیلی (تنها) در متشکل نمودن کارگران مراکز کار اصفهان همه و همه گواه بارز حساسیت جدی و دخالتگری نسبتاً وسیع حزب مذکور در روند سازمان دادن جنبش کارگری آن روز است.

به این ترتیب و با توجه به همه این مؤلفه ها، معضل اساسی کار طبقه کارگر ایران در این دوره که در حد اهمیت و وسعت و برد تأثیر خود، سنگ بنای معضلات بعدی و دیرپای کار تشکل یابی طبقاتی کارگران در دوره های پسین نیز هست نه بی رغبتی توده های کارگر به مبرمیت سازمانیابی خویش و نه نفس بی مهری "حزب کمونیست ایران" به مسأله سازمان یافتن مبارزات کارگران است. مشکل ریشه ای و سرنوشت ساز، نوع نگاه یا منظر سیاسی و طبقاتی "حزب کمونیست" و کل فعالین "چپ" کارگری روز به اساس مبارزه، اهداف، جهتگیریها، راه حلها، مطالبات جاری، روایت تشکل و سازمانیابی طبقاتی توده های کارگر و سایر مسائل مربوط به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و سپس تأثیر این دیدگاهها و سیاستها بر وضعیت مبارزه و سازمانیابی توده های کارگر است. "حزب کمونیست" ایران به رغم برخی بارقه های ضعیف یا کورسوهای برتافته از سیره کار کمونیست های انترناسیونال اول، در مجموع و بویژه پس از تضعیف و طرد جناح چپ آن، حزبی در سنت و داریست سیاسی کمینترن بود. آنچه کمینترن برای جوامعی مانند ایران و برای جنبش کارگری این کشورها طرح، گفتگو، توصیه و تنفیذ میکرد مستقل از نوسانات راست و چپ متأثر از جناح بندیهای درونی اش، نسخه درد هر جنبشی که بود به هر حال هیچ ربط زمینی و طبقاتی معینی به ملزومات سازماندهی جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر نداشت. مسأله اخیر در مباحثات، تصمیم گیریها و اتخاذ سیاستهای احزاب عضو کمینترن هیچ مکان و وزن خاصی را احراز نمی کرد. در اینجا مشاجرات و شور و هیجانها عموماً حول محور مصالح و مقدرات جنبش ضد امپریالیستی چرخ میخورد. نقطه آغاز و پایان بحثها ضدیت امپریالیسم با انکشاف کاپیتالیستی مستقل و ملی جوامع!! طول و عرض صف متحد خلق علیه امپریالیسم!!، کنکاش میکروسکپی نیروهای ذیصلاح حضور در جبهه متحد ضد امپریالیستی!!، اجتناب از هر گونه چپ روی!!، احتراز از طرح سوسیالیسم و اجتناب از دامن زدن به خطر رمیدن "بورژوازی ملی"!! یا "ملاکان لیبرال"!! از صفوف متحدین پیکار علیه امپریالیسم مهاجم!! تلاش برای تدارک انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی!!، مبارزه بی امان برای احراز هژمونی "احزاب کمونیست" در "جبهه خلق" و پذیرش این هژمونی از سوی بورژوازی ملی و ملاکان انقلابی ضد امپریالیست!! و فراوان مسائل دیگر از این دست بود. «احزاب کمونیست» عضو «کمینترن» در شبکه پر پیچ و خم این مباحثات کشف و زیر فشار تلاشهای چاره جویانه برای حل و فصل معضلات همآوردی "اردوگاه" با بخش دیگر دنیای سرمایه داری از یکسو و هموارسازی راه رشد کاپیتالیستی «مستعمرات و نیمه مستعمرات» به شیوه «غیرسرمایه داری»!! از

سوی دیگر بود که باید نقش طبقه کارگر را نیز روشن می ساختند. این طبقه به هر حال در همه این جوامع وجود داشت و بطور خودانگیخته و خودجوش با سرمایه داران و با شیوه تولید و نظام کاپیتالیستی در حال انکشاف کشورها در جنگ و ستیز بسر می برد. تکلیف این طبقه در منظر سیاسی «احزاب کمونیست» ابوابجمعی کمینترن کاملاً روشن بود. این توده عظیم فروشنده نیروی کار می بایستی همه هوش و حواس و قدرت تفکر خود را بکار بندد تا اولاً. «بورژوازی ملی»!! و «ملاکان لیبرال انقلابی»!! را از "صف خلق" ضد امپریالیست!! و متحد کمونیسم!! جدا نسازد!! ثانیاً. لقمه نانی نیز در سفره اش یافت شود و از یک حداقل ساده معیشتی محروم نماند. ثالثاً و از همه اینها مهمتر و اساسی تر نقشی ایفاء نماید که حاصل آن بقدرت رسیدن «احزاب کمونیست» زیر نام «دولت کارگری»!! و استقرار سرمایه داری دولتی با بیرق «جامعه سوسیالیستی و کمونیستی باشد»!!!

«احزاب کمونیست» عضو کمینترن با عزیمت از این منظر سیاسی مشکل مبارزه طبقاتی توده های کارگر را خیلی ساده حل و فصل می نمودند!! مبارزه برای دستمزد و بهبود معیشت یا شرایط کار در چهارچوب مقتضیات و مصالح مبارزه ضد امپریالیستی و با دورنمای بقدرت رساندن «حزب کمونیست» و استقرار مالکیت دولتی سرمایه اجتماعی، نسخه سیاسی حاضر و آماده ای بود که تکلیف مبارزات حال و آتی کل توده فروشنده نیروی کار جوامعی مانند ایران را روشن می ساخت!!

«حزب کمونیست ایران» بعنوان یکی از احزاب عضو کمینترن در درون جنبش کارگری ایران تشکیل گردید. این سؤال برای هر فعال کمونیست گذشته و حال ایران یا دنیا حائز حداکثر اهمیت است که براستی چنین حزب یا احزابی با چنان دلمشغولیهایی چه نقشی در رابطه با مبارزه طبقاتی توده های کارگر بدوش می گرفتند و با این طبقه و جنبش جاری این طبقه چه مراد و ای برقرار میکردند؟ پاسخ اولاً پیچیده نیست. ثانیاً تاریخ ما به ازاء مادی و اجتماعی آن را با شفافیت هر چه بیشتر در برابر روی ما قرار داده است. تجویز سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای برای مبارزات روزمره کارگران، تبلیغ دنباله روی توده فروشنده نیروی کار از سیاستهای حزب، تصویر یک دورنمای آخرتی ماوراء پیکار جاری طبقه کارگر بنام کمونیسم که فقط نام رمزی برای سرمایه داری دولتی باشد، تلاش برای بسیج کارگران حول امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و بالاخره بعنوان نتیجه محتوم و جبری همه اینها وارد نمودن ضربات کوبنده بر روند بالندگی و سازمانیابی جنبشی که بنا به پایه های مادی و سرچشمه جوش طبقاتی اش می توانست و مسلماً می بایست جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر باشد.

تاریخ حیات چپ از شروع قرن بیستم به این سوی همه جا آکنده از این بحثهاست که گویا چپ باید کمونیسم را به کارگران آموزش یا به جنبش کارگری تزریق کند!! در باره غلط بودن این بحثها به اندازه کافی صحبت شده است، آنچه اینجا مورد تأکید جدی است این است که در عالم واقع دقیقاً خلاف این رخ داده است. چپ ناسیونالیست، سوسیال خلقی، سوسیال دموکرات، چپ سینه چاک انقلاب دموکراتیک و امپریالیسم ستیزی بورژوائی، چپ دلباخته سرنگونی طلبی فراطبقاتی، چپ اردوگاهی، چپ اسیر تشکیلات حزبی ماوراء توده های کارگر، چپ منادی تجزیه و تکه پاره کردن طبقه کارگر به توده ها و تشکلهای توده ای در یکسو و رهبران و تشکل حزبی پیشروان از سوی دیگر، چپ متفرق کننده کارگر مولد و غیر مولد از هم، نه فقط قادر به هیچ کمکی در کار تقویت کمونیسم طبقه کارگر نبود، که بالعکس بطور نظری و عملی اساس متشکل شدن طبیعی کارگران در جبهه سراسری و گسترده پیکار ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی را بشدت مورد آسیب و آماج ضربه قرار می داد. متشکل نمودن توده های کارگر در سندیکاها و اتحادیه ها برای پیشبرد مطالبات صنفی و

سندیکالیستی در یک سوی و همدوشی سیاسی طبقه کارگر با امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی یا جنبش دموکراسی طلبانه خلقی در سوی دیگر هیچکدام هیچ ربطی به رویکرد طبقاتی خودجوش و طبیعی جنبش نوپای کارگری سالهای پیش از استقرار دیکتاتوری سیاه رضاخانی نداشت. قبلاً گفتیم که کارگران در طی این دوره بیشترین جنب و جوش و تلاش را برای متشکل شدن خود بعمل می‌آوردند. آنان متشکل می شدند تا علیه استثمار و ستم و بیحقوقی منبث از رابطه خرید و فروش نیروی کار، علیه دیکتاتوری و خفقان و فقدان آزادیهای سیاسی در جامعه، علیه نظام اقتصادی و اجتماعی مسلط، علیه سرمایه های انگلیسی و جنایات دولت انگلیس در ایران مبارزه کنند. کارگران برای پیشبرد مبارزات خویش در این قلمروها به رهنمودها و راه‌های کسانی که از کمونیسم و از پیکار علیه نظام سرمایه داری سخن می‌گویند اعتماد می‌کردند و از متحد شدن حول پرچم کمونیسم مشتاقانه استقبال می نمودند. معضل آنان در این مبارزه یا آنچه که آنان را بسوی اتحاد و تشکل سوق می داد مطلقاً «استقلال صنعتی میهن» و «انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی»!!، «راه رشد غیرسرمایه داری»، «جمهوری دموکراتیک خلق»، از میان برداشتن موانع «رشد آزاد کاپیتالیستی» و از این نوع خزعبلات نبود. هیچکدام از این مسائل هیچ موضوعیتی در پروسه پیکار طبقه کارگر احراز نمی‌کرد و هیچ جاذبه یا مناسبتی را برای متشکل شدن توده های کارگر پیش نمی کشید. کارگران به رغم قلت نفوس طبقه خویش در آن زمان بگونه ای بارز با انتظاراتی طبقاتی به مبارزه روی آوردند. نفس استقبال و اعتماد وسیع آنان به فعالینی که پرچم «کمونیسم» در دست و پیام انقلاب را اکتبر بر زبان داشتند، بارزترین گواه خودجوشی نهادین آنان برای سازمان دادن جنبشی ضد کار مزدی، ضد ستمکشی ها، بیحقوقی ها و همه مظلالم جامعه طبقاتی بود. آنان به احزاب و گروههای سیاسی موجود بورژوازی پشت کردند، همچنانکه در باکو بر سینۀ «دموکراتها»، «مساواتی ها» سوسیالیستهای بورژوا و مشابه اینها دست رد کوبیدند. به افق گشوده انقلاب اکتبر و دورنمای خلاصی بشر از وجود طبقات و جامعه طبقاتی روی نهادند، با کسانی همراه شدند که از مبارزه برای تحقق این افق رهائی سخن می راندند و لباس فعال کمونیست جنبش کارگری را بر تن داشتند!!

کاملاً بدیهی است که کارگران در پروسه پیشبرد پیکار طبقاتی خود رشد صنعتی هر چه شکوفاتر و مؤثرتر جامعه را نیز آرزو می کردند اما بطور قطع نه آن رشد صنعتی که بورژوازی، احزاب سوسیال خلقی و از جمله حزب کمونیست ایران یا سایر احزاب نوع کمینترن دنبال می نمودند. برای کارگران حتی در اعماق همان شرائط آغازین بالندگی طبقاتی شان، برنامه ریزی توسعه صنعتی توسط دخالتگری هر چه وسیع تر و نافذتر شورائی کل توده شهروند و در خارج از سیطره مناسبات بردگی مزدی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار یک تندیس خودپوی طبقاتی و اجتماعی بود. کارگران بیش از هر طبقه و قشر دیگر اجتماعی خواستار نابودی دیکتاتوری و خفقان و تضمین مسلم آزادیهای سیاسی و حقوق شهروندی آحاد جامعه بودند، اما این خواست و انتظار کارگران با جمهوری دموکراتیک خلق و پارلمانتاریسم یا استقرار یک دولت بالای سر شهروندان قابل تحقق نبود، بلکه بالعکس استقرار یک ساختار شورائی فراگیر متشکل از همه توده های فروشنده نیروی کار و فرودستان زحمتکش جامعه را مطالبه می کرد. کارگران مسلماً بیشترین نفرت را از کل نظم اجتماعی آن روز داشتند اما بدیل وضعیت موجود روز را نه در استقرار «سرمایه داری مستقل ملی»!! و «جمهوری دموکراتیک خلق»!! که در تغییر بنیادین عینیت طبقاتی سراسر استثمار و جنایت حاکم جستجو می کردند. انتساب این خصوصیات یا ظرفیت ها به جنبش کارگری ایران در سالهای پیش از استقرار دیکتاتوری سیاه رضاخان مطلقاً یک بحث انتزاعی مکتبی یا نوعی لفظ پردازی مبتنی بر باور مجرد به چنین و چنان بودن طبقه کارگر نیست، هر چند که طرح

تئوریک موضوع خود بیان اندیشوار یک واقعیت عینی یا یک استنتاج بدیهی منبعث از درک مادی تاریخ است. این فرض که جنبش کارگری هر گاه در افق نمائیها، راه حلها و مطالبه پردازیهای سندیکالیستی، سوسیال رفرمیستی، سوسیال خلقی و مانند اینها منحل نباشد خود بطور خودجوش یک جنبش ضد سرمایه داری است فرضی درست و ماتریالیستی است. با این وجود توصیف واقعیت جنبش کارگری سالهای دهه ۲۰ و ۳۰ بگونه ای که گفتیم بهیچوجه یک نتیجه گیری صرف تئوریک نیست بلکه بیان یک واقعیت مستند یا نقل حقایقی است که عیناً در تاریخ رخ داده است.

بالاخر به فاکتور استقبال گسترده و خودانگیخته کارگران از تشکیل جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» و پیش از آن «حزب عدالت» در باکو اشاره کردیم. جنبش کارگری در این دوره اساساً خود را با کمونیسم و سیاستهای اعلام شده از سوی کمونیستها تداومی می نمود و در قلمروهای مختلف مبارزه و اعتراض اجتماعی صف خود را از جریانات رسمی بورژوازی جدا می ساخت. از اینها که بگذریم کارگران اینجا و آنجا سیاستهای اتخاذ نمودند یا سازمانهایی پدید آوردند که شاخص واقعی آنها استقلال طبقاتی و تمایز آشکار هدفها از احزاب بورژوائی و غیرکارگری بود. بازگشت خیل کثیری از کارگران ایرانی مهاجر در قفقاز با هدف شرکت در جنبش توده ای سالهای دهه اول و دوم قرن بیستم و سپس مشارکت فعال و مؤثر آنها در این مبارزات همه جا بگونه ای بود که رعب و هراس اپوزیسیونهای بورژوائی مشروطه طلب را در پی می آورد. «سردار محیی» از سران جنبش مشروطه خواهی نقل میکند که: «هدف ما از مبارزات جاری محدود نمودن قدرت حکومت و اصلاح امور جامعه بود، در حالی که کارگران میخواستند خود را ما بر زمین زنند و همه چیز را تغییر دهند از همین روی باید با آنان به مقابله خونین می پرداختیم و تشکیلات آنها را از هم متلاشی می نمودیم.» اهتمام کارگران تبریز به تأسیس حزبی بنام «حزب کارگر» نیز یک نمونه بارز دیگر از همین کارکردها و جهتگریهای خودجوش طبقاتی بود. در جریان این تحزب اگر چه کارگران زیر فشار سنتهای ناشی از رسته بندی و صنفی کاری با برخی عناصر غیرکارگری در سازمانی واحد گرد آمده بودند، اما طرحها، خطوط کار سیاسی و اهداف تشکیل اساساً توسط کارگران تعیین و اعمال می گردید. اساسنامه این حزب عضویت هر کسی را که کارگر مزدی استخدام میکرد اکیداً ممنوع میساخت. قدرت متحد و متشکل کارگران را عملاً سلاح پیکار ماوراء قانونیت و قراردادیت می دانست و بکارگیری هر چه وسیعتر این سلاح را تنها راه تحمیل مطالبات اقتصادی و اجتماعی توده کارگر و تهیدست بر سرمایه داران یا دولت بحساب می آورد. این حزب بیش از ۳۰۰۰ کارگر را در درون خود متحد ساخته بود، در معادلات اجتماعی جاری در سطح شهر تبریز بصورت یک نیروی صاحب نفوذ اجتماعی ابراز وجود می کرد. برخی از مطالبات عمومی شهروندان کارگر و تهیدست و بطور مثال اجاره بهای اماکن را با توسل به قدرت متحد و متشکل توده ای بر سرمایه داران و سازمانهای دولتی روز تحمیل می نمود.

اینها و نمونه های مشابه دیگر بخشی از حقایق مستند تاریخی در کارنامه جنبش کارگری دهه های اول و دوم سده بیستم است. این حقایق همه جا اساس خودانگیختگی و خودجوشی کارگران برای سازمان دادن جنبش طبقاتی و ضد کار مزدی را تأیید می کند و عملاً بنمایش میگذارد. مسأله کلیدی و تعیین کننده در بحث ما این است که جنبش ضد کاپیتالیستی و ضد کار مزدی برای اینکه پروسه بالندگی، گسترش، استحکام و اقتدار خود را بطور موفقیت آمیز طی کند قبل از هر چیز و بیشتر از هر چیز نیازمند پوئیدن و سنگر گیری شفاف حول راه حل روشن طبقاتی و پیگیری مطالبات جاری متناظر با سمتگیری مشخص در این راستاست. جنبش کارگری نوپای ایران در دهه های آغازین سده بیستم از این ظرفیت برخوردار بود اما دخالتگری حزب کمونیست ایران نه

در راستای پاسخ به ملزومات بالندگی و تقویت و تحکیم این جنبش که بالعکس در راستای آویختن آن بدان به دار پوسیده یک جنبش سوسیال خلقی بود. افقی که این حزب در برابر طبقه کارگر گشود و جبهه مبارزه ای که توسط کمینترن و فعالین حزب مذکور به کارگران پیشنهاد گردید نه فقط کمکی به بالیدن صف مستقل طبقاتی کارگران و سازمانیابی جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر نمیکرد که شیرازه تلاش خودپوی کارگران برای ایجاد چنین تشکلی را بر هم میریخت. طبقه کارگر ایران در رهنمودها و راه حلهای پیشنهادی حزب نه مبارزه علیه سرمایه داری، نه متشکل شدن سراسری شورائی علیه استثمار کاپیتالیستی و کل مظالم جامعه طبقاتی، نه همپیوندی درونی مبارزه علیه کار مزدبگیری و فاز امپریالیستی سرمایه داری، نه رشد صنعتی مبتنی بر برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی توسط شوراهای سراسری ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی شهروندان، نه انقلاب با هدف بر چیدن پایه های مادی جامعه طبقاتی بلکه کاملاً بالعکس تبدیل شدن به ارتش ذخیره امپریالیسم ستیزی سوسیال خلقی، تمکین کردن به بردگی مزدی و محدود ساختن پیکار به بهبود شرائط فروش نیروی کار، وثیقه کردن استثمار و بیحقوقی خویش برای «رشد آزاد و مستقل صنعتی»!! قبول همسنجی بورژوازی در مبارزه علیه «دشمن مشترک»!! و نظائر اینها را می دید. جنبش کارگری ایران از درون این رهنمودها و راه حلها می آموخت که باید برای مطالبات معیشتی روزمره اش سندیکائی بسازد و جنگ و ستیز خود با بورژوازی را در حصار مبارزات اتحادیه ای محصور سازد، کارگران در مطبوعات حزب و نسخه پیچی سران حزبی شیوه مبارزه صنفی، روش جدائی مبارزات اقتصادی از مبارزه برای آزادیهای سیاسی، جدائی مبارزه ضد کار مزدی از مبارزه علیه رژیم حاکم، جدائی جنبش طبقاتی از جنبش رفع تبعیض جنسی و بیحقوقی زنان یا کودکان، تکه پاره کردن جنبش خود به سنگرهای پراکنده جنبش طبقات دیگر و مانند اینها را می آموختند. طبقه کارگر ایران در طلایگان عروج خویش با اینگونه رهنمودها، افق گشائیها و راه حل پردازیها مواجه گردید و درست در همین جا بود که تندس سازمانیابی طبقاتی و ضد سرمایه داری اش دچار اختلالی جدی شد. حکومت سیاه رعب و وحشت رضاخانی در شرائطی به قلع و قمع این جنبش پرداخت که پیش از آن از درون زیر فشار نظرگاهها، سیاستها و راهبردهای بورژوائی و سوسیال خلقی از پویش طبیعی خود برای سازمانیابی طبقاتی اش سخت فاصله گرفته بود. جنبش کارگری سالهای شروع قرن بیستم ایران با استقرار دیکتاتوری سیاه رضاخان ضربات بسیار کوبنده ای را تحمل کرد. این ضربات در شرائطی بر طبقه کارگر ایران فرود آمد که توده های کارگر در کار سازمانیابی طبقاتی خود، بنا به دلائلی که گفتیم هیچ سنگی بر روی سنگ نگذاشته بودند. شکست جنبشهای کارگری همسان سایر جنبشهای دیگر پدیده ای همیشه محتمل و گاه حتی گریزناپذیر است. اما چگونه شکست خوردن و ضربات شکست را چگونه تحمل کردن موضوعی است که به کیفیت انسجام و جوش خوردگی درونی، میزان آگاهی و ژرف نگری طبقاتی، ظرفیت عمومی چاره گری و بسیاری راهکارهای طبقاتی دیگر در این جنبشها ربط بسیار جدی و عمیق دارد. شکست طبقه کارگر ایران بگاه عروج توحش بار بورژوازی رضاخانی در تداوم وضعیتی رخ داد که جنبش کارگری از درون آن، همه مسائل مربوط به مبارزات جاری و سرنوشت آتی پیکار خویش را نه با سر هشیار طبقاتی و کمونیستی که بالعکس بصورتی باژگونه از مصالح و ملزومات کار جنبشهای دیگر استنتاج کرده بود. اولین و دردناک ترین عوارض این شکست حاکم شدن مساعدترین شرائط لازم برای تثبیت تمامی نظریه بافیها و راه حلهای سوسیال بورژوائی یاد شده در پروسه مبارزه و پراتیک ابراز وجود طبقه کارگر بود. پیش از این ناسیونال چپ و سوسیال رفرمیسم میلیتانت، آویختن به دار دموکراسی طلبی خلقی در عرصه مبارزه سیاسی و خزیدن به خرابه های سندیکالیسم در قلمرو مبارزه برای مطالبات روزمره معیشتی!!! تعلق جنبش رفع نابرابری

جنسی یا علیه بیحقوقی کودک به جنبش دموکراتیک و بیگانگی آن با جنبش لغو کار مزدی!!! الحاق ریشه دار معلم و بهیار و سایر کارگران غیرمولد به جبهه دموکراسی خلق!!! تحزب کمونیستی جدا از سازمانیابی توده ای و سراسری کارگران!!! و مانند اینها را زیر نام آموزش مبارزه طبقاتی در ذهن و اندیشه کارگران جا انداخته بود و اینک دیکتاتوری سیاه رضاخانی شرائطی را پدید می آورد که جانمایه کلام همان آموزشها یعنی گسست توده های کارگر از ریل عمومی پیکار ضد کار مزدی و انفصال تلاش دستجمعی بخشهای مختلف طبقه کارگر از محور تلاش برای سازمانیابی طبقاتی این جنبش، بسط اجتماعی و روال پراتیک می گرفت. با هجوم ددآسای دیکتاتوری چراغ عمر دموکراسی طلبی و امپریالیسم ستیزی خلقی عجالتاً خاموش شد، اما طبقه کارگر که برای استمرار حیات خویش چاره ای جز تداوم پیکار نداشت همچنان پا بر جای و استوار در سنگر مقاومت باقی ماند، با این ویژگی که نه جنبشی سراسری علیه استثمار و همه مظلوم جامعه طبقاتی، بلکه جنبشی صنفی با هدف تضمین نان بخور و نمیر خویش را دنبال کرد.

سالهای ۲۰ تا ۳۲ و سرگذشت سازمانیابی کارگران

کارگران در تمامی سالهای توحش و سرکوب رضاخانی از ادامه پیکار باز نایستادند، از این گذشته تلاش خویش برای سازمان دادن مبارزاتشان را حتی در سیاهترین روزهای استبداد حاکم کم و بیش ادامه دادند. کارگران راه آهن سراسری زیر فشار متمرکزترین کنترل های پلیسی اتحادیه مخفی خود را پدید آوردند. کارگران بسیاری از کارگاههای دیگر و از جمله قالببافیها نیز در پیوند با هم به تأسیس چنین اتحادیه های مخفی همت گماردند. پاشنه آشیل واقعی جنبش کارگری در این دوره نیز نه توقف پیکار علیه سرمایه داران یا حتی چشم پوشی از پاره ای تلاشها برای متشکل شدن، بلکه تضعیف سنتهای شفاف کمونیستی در کار سازمانیابی جنبش طبقاتی و لغو کار مزدی بود. تزریق این باور غلط و مخرب که گویا «حزب برای مبارزه سیاسی و سوسیالیستی اما سندیکا برای مبارزات صنفی و روزمره» است!!! شیرازه جنبش کارگری نوپای ایران را بگونه ای چشمگیر دچار آسیب نموده بود. به موجب این باور توده وسیع فروشنده نیروی کار عجالتاً باید برای افزایش دستمزد و بهبود شرائط کار مبارزه میکرد و امر تشکل و پیکار برای قدرت سیاسی یا علیه سرمایه داری را به روزگار مساعد ظهور و عروج ماشین حزبی موکول مینمود. آنچه در این میان بکلی بیرنگ و بی اعتبار شده بود اساس تقلای کارگران برای زنده نگه داشتن و ساختن محافل واقعی کمونیستی، پیوند زدن این محافل به هم در درون یک شبکه گسترده کارگری، تلاش برای تعمیق بصیرت طبقاتی و گام زدن در مسیر متشکل ساختن جنبش واقعی ضد سرمایه داری و ضد عینیت مسلط اجتماعی روز بود. کارگرانی که می توانستند سینه خفقان را بدرند تا اتحادیه مخفی بر پای دارند مسلماً قادر به تدارک تلاش برای سازمان دادن جنبش ضد کاپیتالیستی خود نیز بودند. در اینجا دیگر اساساً نه دیکتاتوری که فشار دیدگاههای عاریتی سوسیال بورژوائی کمینترن و حزب کمونیست ایران بود که راه را بر اینگونه کوششها فرو می بست.

پایان جنگ امپریالیستی اول و سقوط رضاخان طبیعتاً شرائط بسیار مناسبی را برای اوجگیری مبارزات کارگران در همه مناطق ایران پدید آورد. در این زمان شمار کارگران در قیاس با دوره پیشین تفاوت فاحش داشت و طبقه کارگر ایران کاملاً از این شانس مهم تاریخی برخوردار بود که در صحنه معادلات اجتماعی روز نقشی عظیم و سرنوشت ساز ایفاء کند. اینکار مقدم بر هر چیز در گرو سازمانیابی سراسری و شورائی جنبش لغو کار مزدی

توده های کارگر بود. جنبشی که ساختار شورائی فراگیر خود را به مثابه ظرف ابراز وجود یک آلترناتیو اجتماعی شفاف در مقابل بورژوازی ایران و جهان و در برابر کل نیروهای ارتجاعی مسلط، به میدان کشد. شرائط از بسیاری جهات برای چنین صف آرائی عظیم کارگری مهیا بود. توده کثیری از دهقانان فقیر که تا آن زمان بخش وسیعتر جمعیت را تشکیل می دادند، در غالب نقاط کشور نسبت به احزاب رسمی بورژوازی بیعلاقه و برای پیوستن به یک صف آرائی نیرومند کارگری ضد استثمار و ضد مظالم جامعه طبقاتی ابراز آمادگی میکردند. توده های کارگر خود در شهرها و در مراکز مختلف کار و تولید از مبارزه علیه استثمار، مبارزه برای پایان دادن به نابرابریهای اجتماعی، مبارزه علیه مالکیت خصوصی، از اینکه « کمونیسم تنها راه نجات است» و «جهان بالاخره روزی به کمونیسم خواهد رسید» و مانند اینها سخن به میان می کشیدند. طبقه کارگر ایران بطور واقعی برای تشکیل شوراهای سراسری خویش، برای طرح یک آلترناتیو زنده و روشن ضد سرمایه داری و ضد بیحقوقی طبقاتی آمادگی نشان می داد و توده های وسیع تهیدست شهری و روستائی برای پیوستن به این آلترناتیو و حضور فعال در این ساختار شورائی قدرت دلیلی برای مخالفت نمی دیدند. در این میان عروج «حزب توده»، مظهر سوسیالیسم بورژوائی و ضدکارگری، زیر علم و کتل یک حزب مدافع سوسیالیسم!!! و مدافع طبقه کارگر!!! یورش به تمامی زمینه های مساعد ابراز وجود این آلترناتیو ضد سرمایه داری بود. حزب توده همه جا سیاست تصفیة جنبش کارگری از بار طبقاتی و سوسیالیستی اش را در پیش گرفت. در سال ۱۳۲۱ به دنبال تشکیل شورای مرکزی اتحادیه های کارگران ایران کوشید تا با بهره گیری از نفوذ مؤثر فعالان حزبی، شورا را از هر گونه دخالتگری مستقیم در امور سیاسی ممانعت نماید. کوشش حزب در این زمینه به موفقیت نشست و شورا که قریب ۳۵۰۰۰۰ کارگر را از طریق عضویت در ۱۸۶ اتحادیه در مناطق مختلف ایران در درون خود متحد ساخته بود در برنامه خود از تمامی کارگران خواست که از مبارزه سیاسی و از مبارزه ضد سرمایه داری و ضد دولت سرمایه داری اجتناب نمایند. انجام این کار به حزب فرصت می داد که با استمداد از میراث آموزشهای سوسیال بورژوائی باقی مانده از کمیته‌ن، در درون محافل کارگری، سایه خود را بختک وار بر سینه جنبش کارگری روز سنگین سازد و کل این جنبش را تا حد یک وثیقه تسویه حساب میان خود و بخشهای دیگر بورژوازی از هستی طبقاتی ساقط نماید. طبقه کارگر ایران در فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲ سراسر کارخانه ها و مراکز کار حتی سراسر مناطق شهری و روستائی را به میدان اعتراض و مبارزه علیه استثمار و علیه مظالم موجود جامعه طبقاتی تبدیل نمود اما برخورد حزب توده با تمامی این مبارزات و خیزشها تهی ساختن آن از پتانسیل موجود ضد کار مزدی و ضد نظام اجتماعی بود. ممکن است سؤال شود که اگر توده های کارگر خود برای سازمان دادن شورائی و سراسری یک جنبش ضد سرمایه داری و برای پیوند زدن توده های تهیدست شهری و روستائی به این جنبش و این ظرف شورائی از ظرفیت و زمینه های لازم برخوردار بودند، پس چرا تسلیم رهنمودها، راه حلها و سیاستهای حزب توده شدند؟ پاسخ این سؤال تا حدود زیادی روشن است و می توان آن را در چند نکته موجز زیر بیان کرد.

اولاً. ظرفیت یا خودجوشی و سیر طبیعی پیکار توده های کارگر همسان هر پدیده دیگر مقوله ای مطلق و ماوراء زمینی نیست. جنبش کارگری همانگونه که پیش تر تصریح کردیم در طبیعت و اساس موجودیت خود جنبشی ضد کار مزدی است اما خصلت نهادی یا طبیعت طبقاتی این جنبش در خارج از مدار مناسبات اجتماعی موجود سوخت و ساز نمی شود. بورژوازی و کل احزاب این طبقه مستمراً راه حلهای متناظر با تمکین طبقه کارگر به نظام کاپیتالیستی و انطباق پروسه پیکار کارگران با ملزومات سلطه سرمایه داری را بصورت راه

حلقه‌ها و آلترناتیوهای حی و حاضر در مقابل جنبش کارگری قرار می‌دهند، اینکه این جنبش تا چه حد از عهده‌پرد این راه حل‌ها و اتخاذ آلترناتیو واقعی طبقاتی خویش برآید موضوعی است که به درجه بلوغ و انسجام و آگاهی و تجربه و تسلیح آن به نقد کمونیستی سرمایه داری مربوط می‌شود.

ثانیاً. حزب توده نه در مکان یک حزب رسمی بورژوازی و نه با پرچم افراشته سرمایه داری دولتی بلکه برعکس زیر نام چپ و سوسیالیسم و از طریق تداعی خود با انقلاب اکتبر و آرمان کمونیسم پیش روی کارگران قرار می‌گرفت. در اینجا نیز درست به روال دوره پیشین بخش عظیمی از توده‌های کارگر به سینه احزاب متعارف و رسمی بورژوازی دست رد می‌کوبیدند و بالعکس جانبداری خود را از حزب توده اعلام می‌کردند. نفس وقوع این حادثه، در عین دعاوی دروغین حزب، باز هم دلیل روشنی بر ظرفیت بالفعل طبقه کارگر برای متشکل شدن حول یک آلترناتیو ضد سرمایه داری بود، تمامی معضل کار در اینجا قرار داشت که جریان مدعی سوسیالیسم، خود تا مغز استخوان کاپیتالیستی و ارتجاعی بود و لاجرم تمامی ظرفیت پیکار ضد کار مزدی کارگران را در باتلاق سیاستها و رویکردهای اردوگاهی خود هیچ و پوچ میساخت.

ثالثاً. با همه اینها توده‌های کارگر در غالب نقاط حتی به رهنمودهای حزب توده واقعی نمی‌گذاشتند و زیر فشار رادیکالیسم خودجوش طبقاتیشان به خیزشهایی مغایر با انتظارات سران حزبی دست می‌زدند. در سالهای پیش از وقوع کودتا زمانی که حزب شعار «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» را تبلیغ میکرد، کارگران عموماً از نابودی رژیم شاهنشاهی سرمایه داری حرف می‌زدند. بعنوان نمونه در شهر اصفهان بیش از چندین هزار کارگر نساجی با خروج برنامه ریزی شده و همزمان از تمامی کارخانه‌های ساحل زاینده رود و در پی عبور از سی و سه پل مجسمه شاه را به زمین کشیدند و از طریق تکه پاره کردن آن تنفر خود به سلطنت بورژوازی را آشکار ساختند. در آباء فارس جمعیت کثیری از مردم کارگر و غیرکارگر در حالی که تظاهراتی وسیع را علیه رژیم شاه سازمان داده بودند فریاد «بلشویسم است حزب راه نجات» سر می‌دادند. در آذربایجان بیش از ۶۰ هزار دهقان و کارگر کشاورزی با اخراج زمین داران سرمایه دار و فئودال آمادگی خود برای پایان دادن به سلطه مالکیت خصوصی کاپیتالیستی و فئودالی را عملاً بنمایش می‌نهادند. در مازندران شمار کثیر کارگران بسیاری از کارخانجات نساجی منطقه را از کنترل سرمایه داران خارج ساختند و برای مدتی خود برنامه ریزی کار و تولید را بعهده گرفتند. کارنامه کارگران شرکت نفت جنوب در این سالها از همه درخشانتر است. کارگران این بخش همواره آماده بودند تا بصورت یک نیروی مقتدر طبقاتی و ضد سرمایه داری در مقابل رژیم شاه و سرمایه داران به مبارزه ایستند. اعتصاب خونین تیرماه ۱۳۲۵ کارگران در سراسر مناطق نفتخیز جنوب علیه سرمایه داران نفتی و عمال دولتی آنها که به کشته شدن ۴۷ کارگر مبارز منتهی گردید فقط گوشه‌ای از این مبارزات و خیزشها بود. همه شواهد بالا نشان می‌دهد که طبقه کارگر ایران در تمامی این میدانها و در طول تمامی جنگ و ستیزهای این دوره، تمایز جهتگیری خودپوی ضد سرمایه داری جنبش خویش با افقها و راهبردهای سوسیال بورژوائی «حزب توده» را ولو با زبان بی‌زبانی آشکار ساخته است، اما این پویاها و جهتگیریهای اساساً متفاوت زیر فشار سهمگین افق پردازیها و راه حل‌های سوسیال بورژوائی نتوانسته است راهی بسمت سازمانیابی سوسیالیستی و ضد کار مزدی باز گشاید.

ریشه های واقعی پراکندگی و بی تشکیلاتی کارگران

آنچه تا اینجا در رابطه با کارنامه مبارزات توده‌های کارگر گفتیم، در خطوط کلی خود برای دوره‌های بعدی

تاریخ جنبش کارگری ایران قابل تعمیم است. دیکتاتوری هار و عریان پلیسی روزهای بعد از کودتای بورژوا امپریالیستی ۲۸ مرداد مطلقاً قادر به توقف روند جاری مبارزات کارگران نشد. اعتصاب عظیم ۳۰ هزار نفری کارگران کوره پزخانه ها که به کشته شدن بیش از ۵۰ کارگر انجامید و اعتصاب خونین کارگران نساجی اصفهان که دهها زخمی بر جای گذاشت تنها به فاصله یکسال پس از استقرار رژیم کودتا رخ داد. گاهشمار دهه های ۴۰ و ۵۰ و بویژه سالهای ۵۱ تا زمان قیام بهمن نیز همه جا شاهد وقوع اعتصابات گسترده، خونین و پر عظمت توده های کارگر است. در ماههای پیش و پس قیام بهمن برپائی شوراهاى کارگری به ابتکار فعالین سوسیالیست طبقه کارگر همراه با جنبش تسخیر کارخانه ها و بدست گرفتن برنامه ریزی تولید و کار توسط کارگران در پاره ای مراکز بزرگ و کوچک صنعتی کشور، فاز پر درخششی در کارنامه حیات جنبش کارگری ایران بحساب می آید. در این دوره و بویژه در آستانه قیام بهمن و روزهای بعد از آن، آنچه باز هم بسیار درس آموز و قابل تعمق است، دورخیز کاملاً چشمگیر خیزشهای ضد کار مزدی توده های کارگر و پیشی گرفتن خیره کننده جنبش ضد سرمایه داری کارگران از سازمانهای سیاسی مدعی کمونیسم، حتی از چپ ترین این گروهها و جریانهاست. در روزهایی که طیف چپ در خیابان و دانشگاه و در چهار دیوار حیات خود ذره بین در دست طول و عرض ضدامپریالیسم خرده بورژوازی!! را اندازه می گرفت، پیرامون کم و کیف تعادل قوای جناحهای درون حاکمیت کتابها سیاه می کرد، برای فهم ماهیت طبقاتی حکومت نشینان از این تذکره به آن تذکره میشتافت، برای گرفتن مجوز شرکت در انتخابات پارلمان همه آثار کلاسیک را زیر و رو می نمود و بالاخره برای یافتن شرط و شروط وحدت گروههایش ماهها به جدل و گفتگو می نشست، آری در همین روزها کارگران در این کارخانه و آن کارخانه کارفرمایان را به گروگان میگرفتند و خود به برنامه ریزی کار و تولید و کنترل دخل و خرج کارخانه می پرداختند. درست در همین روزها کارگران در شهرهای مختلف بسیاری مجتمع های مسکونی و خانه های خالی سرمایه داران را مصادره و بین انسانهای فاقد مسکن تقسیم می کردند. کارگران در جریان همین مصادره کردند، گروگانگیری ها، و اداره کردن کارخانه ها با حکام و عمال سرمایه داری به مصاف می پرداختند. آنان قلمرو پیکار را دقیقاً به محور واقعی جنگ طبقاتی خود با سرمایه منتقل می کردند.

از این که بگذریم در طول این دوره بخش قابل توجهی از کارگران، بویژه لایه های پیشروتر بر پایه تمایل عمیق به کمونیسم و در همان حال متوهم بودن به جریاناتی که خود را کمونیست و طرفدار رهائی طبقه کارگر می دانستند، در حول این جریانها و سازمانها حلقه زدند. در اینجا نیز اشتباه بسیار بزرگی است اگر مشکل چپ سالهای ۵۷ تا ۶۰ در رابطه با جنبش کارگری را به مسأله بی ارتباطی با طبقه کارگر ارجاع دهیم. استقبال کارگران از تشکلهای چپ در این فاصله تاریخی بنوبه خود چشمگیر است. شمار معلمین، پرستاران، بهیاران و عناصر کارگری دیگری که بر گرد سازمان پیکار خود را متشکل ساختند، رقم بسیار درشتی را تشکیل می داد، در کردستان شمار کثیری از کارگران به صفوف کومله پیوستند، تعداد کارگرانی که بعد از قیام به سوی سازمان فدائی روی نهادند بهیچوجه کم نبودند. سایر گروههای چپ نیز معضل اساسی شان بی ارتباطی با کارگران نبود، ریشه فاجعه در تمامی طول این دوره نه در بی ارتباطی که در جای دیگری قرار داشت، چپ هیچ ربطی به جنبش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی کارگران نداشت، قادر به درک و فهم این جنبش نبود، توده های کارگر پیرامون خود را کارگر تلقی نمی کرد، چپ از هیچ لحاظ هیچ سنخیتی با کمونیسم طبقه کارگر نداشت و پیداست که هیچ نقشی در راستای سازماندهی این جنبش نمی توانست ایفاء کند.

به هر حال تلاش کارگران در این دوره نیز به رغم پاره ای تفاوتها نسبت دوره های قبل نه فقط به برپائی هیچ

تشکیلات طبقاتی استخوانداری منتهی نگردید که حتی به گذاشتن هیچ سنگی بر روی سنگ برای شالوده ریزی کوششهای بعدی منجر نشد. در این دوره نیز جنبش کارگری تا آنجا که به موضوع بحث جاری ما یعنی امر سازمانیابی طبقاتی و ضد کار مزدی مربوط می شود دقیقاً با همان معضلات و پاشنه آشیل‌های اساسی مواجه بود که تاریخاً با آن سر و کار داشت. معضلات و تناقضاتی که خاص طبقه کارگر ایران نبوده و نیست بلکه به بدترین شکلی دامنگیر جنبش کارگری جهانی است. این مشکلات و تنگناهای سرنوشت ساز اساساً نه دیکتاتوری هار و عریان سرمایه داری که فشار فرساینده آلترناتیوها، راه حلها و دیدگاههای سوسیال رفرمیستی در شکل و شمایلها و آرایشهای گوناگون است. پیداست که دیکتاتوری و خفقان پلیسی بورژوازی بنوبه خود کفه پراکندگی و بی تشکلی طبقه کارگر را سنگین تر میکند، اما تأکید نمودن بر آن بعنوان علت واقعی بی سازمانی و تشتت جنبش کارگری نظریه ای بسیار نادرست و گمراه کننده است.

طبقه کارگر ایران بسان همه بخشهای دیگر طبقه کارگر دنیا تاریخاً با دو چشم انداز عمیقاً مغایر و متضاد در کار سازمانیابی خود روبرو بوده است. اول چشم انداز متحد نمودن و سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی توده های وسیع خویش و دوم توسل به اشکالی از سازمانیابی که شالوده واحد و مشترک آنها تن دادن به ملزومات نظم بازتولید سرمایه و نهایتاً تمکین به جاودانگی بردگی مزدی است. ما در نگاهی شتابناک به دوره های مختلف حیات این جنبش نشان دادیم که توده های وسیع طبقه کارگر همه جا در جستجوی ضد سرمایه داری ترین و رادیکال ترین راه حلها و سیاستها بوده اند. استقبال وسیع و اعتماد ژرف کارگران به حزب عدالت، حزب کمونیست، یا جانبداری گسترده توده های کارگر از حزب توده، و بالاخره جمع شدن شمار قابل توجهی از کارگران بر گرد سازمانهای فدائی و طیف خط ۳ مسلماً جهتگیری حسابشده و آگاهانه آنان برای تقویت سوسیالیسم خلقی، سوسیال رفرمیسم منحط اردوگاهی یا ملی گرائی نبوده، بلکه بالعکس پوشی با مضمون ضد سرمایه داری اما طبیعتاً آمیخته با توهم متراکم، کمبود جدی دانش طبقاتی و کاستی های فراوان دیگر بوده است. در تمامی این دوره ها و عرصه ها توده های کارگر با وضوح تمام آمادگی خود را برای سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری بنمایش گذاشتند اما صرف نشان دادن آمادگیها، جهتگیریها و تمایلات نمی توانسته است هیچ پیشرفتی را در این زمینه تضمین کند.

این جنبش برای سازمان یافتن خود محتاج آن بود که:

۱. نقد عمیق کارگری و مارکسی راه حل‌های پوپولیستی و سوسیال خلقی کمینترن یا «حزب کمونیست ایران» آن دوره، نقد جامع الاطراف طبقاتی و کمونیستی سوسیال رفرمیسم منحط حزب توده، نقد اتحادیه گرائی و اشکال مختلف رفرمیسم، نقد تزه‌های گمراه کننده «بورژوازی ملی»!!! «انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی»!!! «جمهوری دموکراتیک خلق» نقد اتویپهای سوسیال رمانتیسیستی «رشد آزاد سرمایه داری»!!! نقد سوسیالیسم اردوگاهی و ارتجاعی حزب توده، نقد افتراق و دوگانگی سازمانیابی توده های کارگران در یکجا و تحزب کمونیستی پیشروان در جای دیگر، نقد جدائی مبارزه اقتصادی از سیاسی، جدائی مبارزه برای مطالبات روزمره از پیکار علیه اساس کار مزدی، جدائی مبارزه برای تحقق آزادیهای سیاسی از مبارزه برای کمونیسم و در یک کلام نقد تمامی، سیاستها راهبردها، پلاتفرمها، برنامه ها و افقهای مغایر و متضاد با ملزومات و منویات جنبش لغو کار مزدی هر چه وسیعتر و ژرفتر در آن تبلیغ گردد. پوش خودانگیخته و خودجوش کارگران در کار سازمان دادن جنبش ضد کار مزدی برای تسلیح خود در مقابل هجوم گرایشات و دیدگاههای دیگر به نقد کارگری و طبقاتی همه این موضوعات و پروبلماتیکها نیاز جدی داشت. کاری که در تمامی دوران حیات جنبش کارگری ایران نه فقط هیچ

انجام نگرفت که بالعکس این سوسیالیسم خلقی یا اشکال مختلف سوسیالیسم بورژوازی، نسخه های مختلف اتحادیه گرائی، دموکراسی طلبی فراطبقاتی، ناسیونالیسم چپ، لیبرالیسم، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و هر آلترناتیو دیگر بورژوازی بود که از زمین و زمان خود را بر جریان اندیشه و تلاش و مبارزات توده های کارگر تحمیل نمود.

۲. طبقه کارگر ایران باید می توانست گام به گام با بدیل شفاف و حی و حاضر طبقاتی خود در برابر بورژوازی صف آرایی نماید و این کار در گرو آن بود که فعالین این جنبش اولاً امکان پذیری مسلم امحاء کار مزدی و آلترناتیو زنده پورلتاریا برای برنامه ریزی کار و تولید و سازمان دان جامعه ای بدون کار مزدوری را در میان توده های طبقه ترویج کنند و ثانیاً بطور مستمر مطالبات و انتظاراتی متنظر با ملزومات جبهه گیری طبقاتی کارگران علیه مصالح و شرائط اقتصادی یا سیاسی و اجتماعی استمرار سلطه کار مزدی در درون جنبش کارگری تبلیغ کرده و اشاعه دهند. جنبش ضد کار مزدی جنبشی معترض و متعرض به اساس عینیت موجود است. اعتراض و تعرضی که در تمامی حلقه های تکامل خود، موجودیت سرمایه و شرائط متنظر با ملزومات بازتولید سرمایه را آماج تمرکز و سنگربندی خود قرار میدهد. مانیفست این جنبش، کار مزدی و تولید با هدف سود را عملاً زیر ضربه پیکار طبقاتی می گیرد. ما به ازاء عینی و اجتماعی این پیکار این است که طبقه کارگر خواستار آن می شود که محصول کار و تولید اجتماعی در هر دوره فقط در جهت پاسخ به بهبود سطح زندگی، گسترش رفاه اجتماعی، بالا بردن سطح آموزش و بهداشت، پیشبرد پروسه های مختلف دانش بشری و بکارگیری تمامی این دانشها در جهت ارتقاء سطح معیشت و رفاه و بی نیازی و رشد آزادانه بشریت، رها ساختن انسان از هر نوع قید از جمله قید کار کردن و در یک کلام تعالی مادی و معنوی زندگی انسانها بشود. جنبش لغو کار مزدی برای تبدیل این مانیفست به روند جاری مبارزه طبقاتی بطور مستمر محصول کار و تولید اجتماعی را پایه مادی طرح مطالبات کارگران قرار می دهد. به این صورت که حصول سطح معیشت و امکانات زیستی و رفاهی و استانداردی از زندگی اجتماعی را مطالبه می کند که سطح تولید و کار موجود جامعه برای تحقق آن کفایت می دهد. فعالین جنبش کار مزدی بطور مستمر می کوشند تا آگاهی به تحقق این خواسته ها و اهمیت طرح آنها را به دانش اجتماعی و ذهنیت بیدار کارگران تسری دهند.

فعالین جنبش کارگری هیچگاه فرایند تقابل طبقه کارگر و بورژوازی را با این نگاه نکاویده و برای آماده ساختن طبقه کارگر در جهت چرخیدن بر چنین ریلی از مبارزه دست به تلاش و برنامه ریزی کار آگاهگرانه نزده اند. سوسیالیسم و لغو کار مزدی بعنوان یک جنبش واقعی و روتین و زمینی مورد توجه فعالین کمونیست قرار نگرفته است. به بیان دیگر در حالی که توده های وسیع طبقه کارگر در هر دوره تمامی خودپوئی، خودجوشی و آمادگی خود را برای ژرف ترین پیکارها علیه سرمایه داری بنمایش نهاده اند، فعالین کمونیست پاسخ به نیازها و راهبردهای تقویت و تحکیم و سازمانیابی این جنبش را با روایتی کارگری و کمونیستی تعمق ننموده اند. این درک درست مارکسی و کارگری از کمونیسم یا جنبش ضد کار مزدی همواره توسط نظریه ها و راهبردهای سوسیال بورژوازی بشدت زمینگیر و خفه شده است. همه جا به کارگران گفته شده است: که آنها در شرائط متعارف باید برای مطالبات روزمره مبارزه کنند، بگاه بحران اجتماعی و رونق انقلابی سرنگونی رژیم را در دستور کار قرار دهند، در کار مبارزه برای سرنگون کردن دولت پشت سر ماشین حزبی صف بکشند و بعد از همه اینها و بشرطی که همه چیز بر وفق مراد پیش رود آنگاه باز هم گوش به فرمان همان آپارات حزبی برای کمونیسم مبارزه کنند!!! فراموش نکنیم که این نوع کمونیسم هم نهایتاً اسم رمزی برای سرمایه داری دولتی بوده است. در

این نگاه و روایت پدیده ای به اسم جنبش لغو کار مزدی وجود خارجی و زمینی و طبقاتی ندارد. این روایت اساساً موجودیت کمونیسم یا ضدیت با کار مزدی در درون جنبش توده های کارگر را به رسمیت نمی شناسد و پیداست که هیچ مرادۀ طبقاتی و مادی و اجتماعی با آن نمی تواند برقرار نماید. طبقۀ کارگر ایران در تمامی بزنگاههای حساس تاریخی و هر کجا که امکان ورود وسیع به صحنۀ معادلات اجتماعی یافته و ظرفیت و پتانسیل نیرومند ضد کاپیتالیستی خود را فریاد کرده است بلافاصله با کوه یخ سوسیال فرمیسم مسالمت جوی یا میلیتانت برخورد نموده است و زیر فشار راه حل پردازیهای آن، قادر به شکل گیری و سازمان دادن جنبش ضد کار مزدی خود نشده است، بلکه بالعکس شکست خورده و عقب نشسته است.

۳. یکبار دیگر باید بر خمیرمایۀ وجودی این درک مادی تاریخ انگشت تأکید فشار دهیم که پروسۀ تقویت، بلوغ و اقتدار جنبش لغو کار مزدی طبقۀ کارگر پروسه ای متفاوت و متناقض با فرایند مبارزه با هدف رفهم و بهبود وضع زندگی در سیطرۀ حاکمیت سرمایه داری است. جنبش لغو کار مزدی در رابطه با اصلاحات و پروسۀ پیکار با هدف ارتقاء رفاه و سطح معیشت راه و رسم و سنت خاص خود را دارد. این حرف غلط است که کارگران هر چه مطالبات بیشتری از سرمایه داری حصول کنند به همان اندازه مبارزۀ طبقاتی خود را بیشتر به پیش برده اند و قدرت طبقاتی خویش در مقابل سرمایه داری را بیشتر استحکام بخشیده اند. یک گوشۀ چشم ساده به آنچه بر سر جنبش کارگری اروپای غربی و شمالی رفته است برای فهم غلط بودن این استنباط کافی است. جنبش کارگری در گوشه ای از دنیا ممکن است در قیاس با بخشهای دیگر سطح چشمگیری از رفاه و امکانات اجتماعی را بر بورژوازی تحمیل نماید اما چه بسا همین بخش از طبقۀ کارگر، در زمینۀ داشتن افق سوسیالیستی یا تدارک جنبش ضد کار مزدی خود از آسیب پذیری بیشتری رنج بکشد. از این بدتر چه بسا از نظر منحل شدن در تار و پود ملزومات سودآوری سرمایه اجتماعی سرنوشتی دهشتبارتر و غم انگیزتر را شاهد باشد. مبارزۀ کارگران برای حصول مطالبات معیشتی و رفاهی می تواند دقیقاً در خدمت تحکیم جنبش لغو کار مزدی این طبقه قرار گیرد، هر گاه که توده های کارگر به میزان توان اجتماعی و طبقاتی خود اساس پروسۀ ارزش افزائی سرمایه را با ابراز وجود آگاهانۀ خویش به نفع اختصاص هر چه عظیم تر محصول کار و تولیدشان به معیشت و بهداشت و آموزش و رفاه و تعالی افزونتر جسمی و روحی آحاد جامعه و به زیان ملزومات تولید و بازتولید جامعه زیر ضربات کوبندۀ پیکار بگیرند. جنبش کارگران برای بهبود سطح زیست و رفاه ممکن است نه در این راستا که در جهتی کاملاً متضاد و در خدمت انحلال هر چه بیشتر طبقۀ کارگر در رسوبات متراکم نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه به پیش تازد و این هنگامی است که فرایند این مبارزات از محور پیکار سراسری کارگران علیه کار مزدی و اساس بازتولید سرمایه اجتماعی دچار گسست جدی شود. راهی که چپ در طول تاریخ حیات جنبش کارگری ایران به طبقۀ کارگر پیشنهاد کرده است همه جا راه دوم بوده است. دید و دریافتهای و افق نمائیهائی از این دست که زیر نام چپ و کمونیسم در مقابل توده های کارگر ایران رخ نموده است باید توسط فعالین راستین جنبش ضد کاپیتالیستی و ضد کار مزدی کارگران نقد کمونیستی و طبقاتی می شد و مضمون و محتوای این نقد همراه با بدیل شفاف کمونیستی آن به پراتیک جاری مبارزات کارگران تسری داده می شد، این کار هیچگاه و در هیچ دوره ای انجام نگرفته است.

۴. جنبش لغو کار مزدی جنبش توده های کارگر است و متشکل شدن آن متضمن متشکل شدن کارگران می باشد. این جنبش پدیده دو تشکیلاتی به معنای تحزب فعالین و کمونیستها در یکجا و توده های کارگر در جای دیگر را اساساً بر نمی تابد. طبقۀ کارگر نیازمند سازمانی سراسری است که از درون آن علیه استثمار و ستم و

کلیه اشکال بیحقوقی منبعت از نظام کاپیتالیستی، از دیکتاتوری و خفقان و تبعیضات جنسی گرفته تا کار کودکان و آلودگی محیط زیست و همه مصائب دیگر نظام کاپیتالیستی به چالش کشیده شود. هر نوع تئوری که در تعارض با این روایت تشکیلات کارگری قرار گیرد به رغم هر باندرولی که با خود حمل کند به هر حال اساس متشکل شدن جنبش لغو کار مزدی را آماج ضربه قرار می دهد. بالاتر دیدیم که جنبش کارگری ایران تاریخاً و از همان آغاز فشار روایت سوسیال بورژوائی «تشکیلات صنفی برای مبارزات جاری کارگران و حزب برای فعالین کمونیست»!! را به سهمگین ترین شکلی بر موجودیت خود احساس کرده است و زیر فشار این دریافت سخت آسیب دیده است.

۵. جنبش ضد کار مزدی جنبشی متکی به صفوف واحد و سراسری همه بخشهای طبقه کارگر است. در این جنبش کارگر غیرمولد به همان اندازه نیروی متخاصم موجودیت سرمایه داری است که کارگر مولد، کارگر بیکار به همان نسبت عضو ارتش پیکار ضد کار مزدی است که کار شاغل، در اینجا معلم و بهیار و روزنامه نگار و همه کسانی که فروشنده نیروی کارند و فروش نیروی کارشان متضمن ساقط شدن آنها از هر گونه دخالتی در سرنوشت کار و محصول اجتماعی کار است کارگر و عضو ارتش لغو کار مزدی محسوب می گردند. چپ ایران تاریخاً با طرح روایتی باژگونه و کاپیتالیستی از واقعیت کارگر بودن همه جا در جهت تکه پاره کردن جنبش کارگری حرکت کرده است. چپ به قطعه قطعه کردن این جنبش دست زده است تا اردوی ذخیره دموکراسی طلبی فراطبقاتی را تکمیل و ترمیم نماید. سوسیالیسم بورژوائی چپ در این زمینه نیز به شکل گیری جنبش لغو کار مزدی کارگران آسیب بسیار جدی رسانده است.

۶. جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر ایران در دوره هائی معین و بطور مشخص دوره هائی که بالاتر اشاره کردیم، از این فرصت برخوردار بوده است که در صورت تسلیح به راه حلها، منشورها، مطالبات و بدیل شفاف طبقاتی خود بطور علنی به سازمانیابی گسترده خود بپردازد. اما این جنبش در صورتی می توانست از چنین فرصتهائی بهره جوید که در شرائط دیگر پروسه سوخت و ساز، آمادگی، بلوغ و استحکام طبقاتی و اجتماعی خود را بطور غیرعلنی و از پیچ و خم مشکلات حاد امنیتی و اجتماعی طی نماید. سازمانیابی جنبش ضد کار مزدی سازمان یافتن با جواز قانونیت و مجوز نهادهای مدنی بورژوازی نیست. این جنبش به میزانی که توان داشته باشد، به بیان دیگر تا آنجا که قادر شده باشد نیروی طبقاتی خود را به میدان کشد علنی بودن خود را بر دولت بورژوازی تحمیل می کند. اما برای حصول همین نیرو چاره ای ندارد جز اینکه از کلیه راههای ممکن از جمله پیچ و خم پرتلاطم کار مخفی و حل معضلات امنیتی عبور نماید. برپائی محافل متعدد کارگری با دخالتگری خلاق و اندیشمندانه فعالین کمونیست طبقه کارگر، قرار دادن این محافل در یک شبکه نیرومند فعالیت مخفی و تا سرحد امکان مصون از دستبرد نیروهای هار بورژوازی، تلاش برای توسعه هر چه افزونتر نفوذ این محافل در میان توده های کارگر و پاره ای دیگر از این فعالیتها همه و همه اجزاء پیوسته پروسه سازمانیابی این جنبش را تعیین می کنند. طی این بخش از پروسه کار سازمانیابی و حل و فصل معضلات آن بطور قطع یک گزینش نیست، بلکه در غالب موارد یک اجبار و اضطرار روند متشکل شدن جنبش ضد کار مزدی است. پیشبرد موفق این بخش کار سازمانیابی اساساً غیرعملی نبوده است، همچنانکه کارگران خود در برخی دوره ها به برپائی تشکیلات غیرعلنی اهتمام کرده اند. در اینجا نیز معضل گرهی کار نه غیرممکن بودن پیگیری پروسه تدارک و تجهیز سازمانیابی جنبش لغو کار مزدی به شیوه غیرعلنی، نه عدم استقبال کارگران از ملزومات چنین تلاش و مبارزه ای که باز هم نفوذ عمیق و سرنوشت ساز سوسیال فرمیسم بوده است که

جهتگیری کارگران در این راستا را منتفی و منحرف می ساخته است.

اگر جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر ایران در طول این چندین دهه بطور کلی و در دوره های مساعد تاریخی بطور خاص قادر به سازمان دادن خود نشده است باید ریشه های آن را در غلبه راه حلها و آلترناتیوهای سوسیال بورژوازی جستجو نمود. نسخه پردازیهها و راه حل بافیهائی که در کلیه قلمروهای ابراز وجود و شکل گیری و بالندگی این جنبش، در زمینه منشورها و مطالبات جاری پیکار، در روایت کمونیسم، در درک از موضوعیت و بالفعل بودن طرح بدیل طبقاتی پرولتاریا، در درک از چگونگی متشکل شدن، درک از جامعیت و وحدت بخشهای مختلف طبقه کارگر و در همه مسائل دیگر راه را بر متشکل شدن و قوام گرفتن این جنبش می بسته است. پرسشی که در اینجا قابل طرح است این است که چرا طبقه کارگر ایران نه فقط موفق به سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی خود نشده است که اساساً به هیچ نوع سازمانیابی دست نیافته است. چرا کارگران حتی نتوانسته اند در چهار چوب اتحادیه گرائی و تمکین به نظم سرمایه داری نوعی تشکیلات برای خود دست و پا کنند؟ بنظر ما تمامی گفتمان تاکنونی چپ ایران پیرامون ریشه های پراکندگی جنبش کارگری فقط و فقط معطوف به این نوع متشکل شدن طبقه کارگر بوده است. حتماً گفته خواهد شد که چپ میلیتانت سرنگونی طلب و مدعی کمونیسم چگونه می تواند عاشق سینه چاک سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای کارگران باشد؟ بخشهای مختلف چپ منحل در داریست کمونیسم بورژوازی بطور قطع دل بستگی به سندیکالیسم را تهمتی ناروا بر خود تلقی خواهند کرد اما واقعیت این است که این دو در یک پیوستگی گریزناپذیر طبقاتی با هم قرار دارند و بنوعی وجوه مختلف یک وحدت را تشکیل می دهند. چپ میلیتانت سرنگونی طلب هیچگاه سازمانده جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر نبوده و قرار نیست باشد. انتظار این چپ منحل در طول و عرض کمونیسم بورژوازی اعلام حمایت کارگران از کارائی و کاربری آپارات حزبی اوست. چپ در این رابطه خواهان نوعی سازمانیابی کارگری است که از طریق نفوذ فعالان حزبی به لکوموتیو حزب متصل شود. تمامی تاریخ حیات چپ میلیتانت یا مسالمت جوی ابوابجمعی کمونیسم بورژوازی، اندیشیدن به این نوع تشکل یابی کارگری یا همان سازمانیابی سندیکالیستی منطبق بر ملزومات به قدرت رسیدن حزب بوده است. غالب نیروهای چپ اگر در جایی از شوراهای کارگری حرف زده و می زنند بازهم اساساً به چنین تشکلی نظر دارند. این روایت سندیکالیسم البته کم و بیش با روایت سوسیال دموکراتیک جنبش اتحادیه ای تفاوتهاست دارد. اگر در دومی جنبش کارگری وثیقه تضمین اکثریت آراء برای خزیدن حزب در ماشین دولتی سرمایه است در اولی وظیفه جنبش کارگری این است که باز هم بر بستری عمیقاً متعارض با بستر جنبش لغو کار مزدی، در بی راهه های برهوت پوی دموکراسی، رژیم حاکم بورژوازی را ساقط کند و در این گذر حزب را بر اریکه قدرت سرمایه مستقر گرداند.

بدین ترتیب مطلقاً شگفت آور نخواهد بود اگر بگوئیم که گفتمان گذشته و حال چپ پیرامون سازمانیابی جنبش کارگری و جستجوی علل پراکندگی توده های کارگر ایران اساساً ناظر بر تشکل یابی نوع سندیکالیستی کارگران بوده است. چپ بر قضا در یافتن پاسخ این سؤال چندان به خطا نرفته است. دیکتاتوری عبران طبیعتاً مانع بزرگی بر سر راه تحقق این نوع سازمانیابی است. تشکل اتحادیه ای تشکل منحل سازی جنبش کارگری در ساختار نظم سرمایه و جاودانه کردن بردگی مزدی کارگران است. مبارزه اتحادیه ای مبارزه علنی، قانونی، صنفی و مبتنی بر مجوز قانونی و قانون مداری سرمایه است. جنبش سندیکالیستی مجوز موجودیت خود را از سرمایه داران مطالبه می کند و حتی اعمال زور طبقاتی کارگران را تنها به مثابه وثیقه ای برای گرفتن این جواز قانونی می خواهد. این جنبش اساساً مهمان دموکراسی سرمایه داری است و در شرائط استیلای دیکتاتوری عبران بورژوازی مکانی

برای باز کردن دفتر و دستک نمی یابد. دلبستگی بنیادی و هویتی بخشهای مختلف کمونیسم بورژوازی به سازمان دادن جنبش فراطبقاتی ضد رژیم، خلاصه کردن تمامی هست و نیست کوششهای خود در طول و عرض سرنگونی طلبی یا لیبرالیزه کردن ساختار دولت سرمایه، تمرکز کلیه قوا در جبهه مبارزات دموکراتیک و مانند اینها بنوبه خود تلاشی در ایجاد شرائط سیاسی لازم برای متشکل شدن صنفی و سندیکالیستی کارگران و هموارسازی راه حمایت متشکل توده های کارگر از ماشین سازمانی و حزبی آنها نیز هست.

خلاصه کنیم. طبقه کارگر ایران به مشابه بخشی از طبقه کارگر دنیا در دوره های مختلف حیات طبقاتی و اجتماعی خود آمادگی بارز و وسیع خود را برای سازمان دادن جنبش ضد کار مزدی بنمایش نهاده است. تمایل عمیق و گسترده کارگران مهاجر در باکو به همپیوندی با بلشویکها، استقبال پرشور کارگران از تشکیل حزب عدالت و سپس حزب کمونیست ایران، جنب و جوش پر درخشش بخشهای مختلف طبقه کارگر برای سازمان دادن مبارزات خود در طول این دوره، ایفای نقش مؤثر و چشمگیر توده های کارگر در صحنه معادلات سیاسی سالهای ۲۰ تا ۳۲ و عدول طبیعی و خودپوی بخشی از جنبش کارگری این سالها از تمکین به سوسیال فرمیسم ارتجاعی حزب توده، مبارزات گسترده کارگران در دوره های سیاه دیکتاتوری هار سرمایه علیه استثمار و ستم و بیحقوقی کاپیتالیستی، خیزش درخشان جنبش کارگری پیش و پس قیام بهمن برای تشکیل شوراهای کارگری و تلاش فعالین کارگری برای تبدیل این شوراها به ابزار مصادره کارخانه ها و ظرف برنامه ریزی کارگری کار و تولید و نظائر اینها همه جا گواه بارز آمادگی و خودجوشی و خودانگیختگی گسترده کارگران برای استقبال از سازمان دادن جنبش ضد کار مزدی بوده است. این جهتگیری و تلاش توده های کارگر در تمامی این دوره های تاریخی اگر چه همه جا ضربات کاری دیکتاتوری بورژوازی را بر سینه خود لمس کرده است اما اساساً و در یک تحلیل مبتنی بر درک مادی تاریخ، زیر فشار راه حلها، دورنماها، منشورها، سیاستها، راهبردها و راهکارهای سوسیال فرمیسم درون و بیرون جنبش کارگری بوده است که از تک و تا فرو مانده است و به هیچ دستاورد روشنی منتهی نگردیده است. جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر برای پایان دادن به وضعیت موجود چاره ای ندارد جز اینکه با این راه حلها، راهکارها و کل این خط مشی تسویه حساب جدی و طبقاتی بنماید.

طبقه کارگر ایران باید تمامی سنگرهای ستیز خود با بورژوازی را به محور مشخص پیکار علیه اساس کار مزدوری منتقل سازد. باید در مکان یکی از دو طبقه اساسی جامعه سرمایه داری بر سر سرنوشت کل محصول کار و تولید اجتماعی خویش، بر سر اینکه محصول کار و تولید وی نه بصورت سرمایه که در خدمت تضمین بهترین شرائط رفاهی و معیشتی و آموزشی و بهداشتی و تعالی جسمی و روحی آحاد جامعه قرار گیرد، بر سر اینکه برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی حق مسلم و مفروض کارگران است و مانند اینها با طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری وارد مصاف گردد. طبقه کارگر ایران برای پیشبرد این مبارزه نیازمند تشکلی سراسری و شورائی است. نوعی تشکل که در آن حزب سازیهای کاغذی و اتحادیه پردازیهای فرمیستی هیچ مکان و موضوعیتی ندارند. سازمانی سراسری متشکل از توده های کارگر که ظرف پیکار علیه اساس سرمایه داری، پیکار علیه تمامی ستمکشی ها و بیحقوقی های منبعث از موجودیت سرمایه داری، پیکار علیه تبعضات جنسی و همه تبعیضات دیگر، پیکار علیه کار کودک، علیه آلودگی محیط زیست و علیه تمامی مصائب و ادبار سرمایه داری باشد. سازمانی سراسری و شورائی به مثابه نقطه پایانی بر جدائی حزب و تشکلهای توده ای، جدائی جنبش زنان از جنبش لغو کار مزدی، جدائی مبارزه برای آزادیها و حقوق سیاسی از مبارزه اقتصادی، جدائی

مبارزه برای مطالبات روزمره از مبارزه علیه رژیم سیاسی باشد. تشکلی سراسری و شورائی که کلیه لایه ها و بخشهای طبقه کارگر، از کارگر مولد گرفته تا غیرمولد، شاغل تا بیکار، زن تا مرد، همه و همه را یکجا در درون خود متحد سازد. طبقه کارگر ایران باید با طرد تمامی راه حلها و دیدگاههای سوسیال رفرمیستی، خواه مسالمت آمیز و خواه میلیتانت و تلاش برای دستیابی به این نوع سازمانیابی راه تقویت و تحکیم و پیروزی جنبش لغو کار مزدی خود را پی گیرد.

منابع:

۱. اتحادیه های کارگری محمد رضا سوداگر
۲. تاریخچه حزب عدالت جعفر پیشه وری
۳. تداوم و گسیختگی در سازماندهی مبارزت طبقه کارگر علی آشتیانی
۴. کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران آصف بیات
۵. ملاحظاتی در باره تاریخنگاری طبقه کارگر ایران آصف بیات
۶. شکل گیری طبقه کارگر در ایران علی آشتیانی
۷. جنبش سندیکائی در ایران آ. سلطانزاده
۸. جوانب عمده زندگی کارگران ایران آ. سلطانزاده
۹. دو سند از فرقه کمونیست ایران خسرو شاکری
۱۰. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران عبدالصمد کامبخش
۱۱. گذشته چراغ راه آینده گروه جاما
۱۲. تاریخ ایران ایوانف

